

قادری که با هر کس میگویند خدین نفوس کوناگون بر لوح فطرت و صفحه خلقت گذاشت
 و بهای قدر نفس مهذبین به او نماند و جلال محکم درشت و نجف نجابت و صلوات صلوات
 بر دانی که عرض اصلی و مقصود کلی از آنست که عالم و از ابداء و انجاء آدم وجود با وجود
 او بود چنانچه فرموده اولاد که ما خلف الافلاک سبح بر اوج افروز چشم اهل منش
 طراز کارگاه افرینش و بر ال اصحاب او که تلاصقه بدایت طریق دین و زبده سالکان
 مساکین یقین اند اما بعد نظر اصحاب بصیرت و بصیران باب بصیرت پوشیده است
 که مقصد اقصی و مطلب علی از خلق است یا نفس انسانی است چنانچه فرمود جل و علی
 گفت که ترا چنانچه حاجت ان اعرف مختلف اخلاق حصول این مرتبت حصول
 رتبت و رفعت زمانی معین گردد و وقتی معین شود که خود را از وظایف و ضلالت و
 مقام مرتبت جهالت برساند به نامل سانی و تعطل دانی و مخلوقات و کمالات
 نامرغضای من عرف نفسه فقد عرف ربه قیام نموده باشد بنابرین دستور انعامی
 معذور اصف عباد الله الصمد منصور بن احمد صلح حاله حسن ماله با مقصود فکر و حصول
 فکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر متوجه آن شد که در تشریح بدن انسان که
 حسن بنیان است نظری و از کیفیت اوضاع سطر و در سطح کتابت و قید عبارت
 آورده بعد از حصول این مرام و بیایه این را فرین ساخته بنام و القاب همایون
 حضرت نوشیروان ثانی و اضع اساس جهان بینی حامی قوانین ملک و ملت حاجی
 خوانین ظلم و بدعت سلطان الاعمال و لاکرم المومنین السمار المطهر علی الاعدا و راعی

ان

بن محمد

۱۳۰۲



تشریح منصوری

(بالتصویر)

از

منصور بن احمد



۲۲۹۶ ع ۱۰۰/۱

مقاله پنجم در بیان انواع آن **جمله** در اعضای مرکب و کیفیت تولد
 جنین **المقدمه** چون مقصود بالذات شرح اعضاست اشارتی بذكر تقسیمات
 آن مبرود و اعضای عبارت از اجزای چند غلیظه که از امتزاج اخلاط حاصل
 و ارسطو بر آن است که اول عفتی که متکون میگردد و دل است بنا بر آنکه معدن حرارت
 غریزی است و تعلق نفس ناطقه اولاد و است و مقتضای حدیث نبوی موبد این معنی
 و موبد این دعوت علی بن الصلوٰه افضلها من التجات الکبد ان فی البدن
 لمضعفه اذا صلیت صلح البدن کله و لذا است فسد البدن کله الا ذی القلب
 بنا برین شرف و قرب و رتبت کمون او اگر سائق باشد بعید نبود و بقراط بر آن
 که اول دماغ متکون میشود بنا بر آنکه در فرج مشاهده مبرود و این دلیل ضعیف است
 چه که شاید که کمون قلب باشد و بعد از آن ظهور دماغ را و مگر آنکه قیاس آن
 باطیور چندان معتبر نیست و چنانکه ذکر بر آن است که حکم در کمون مقدم است و دلیل آنکه
 منی که ماده بدن است قبل است و محتاج باشد بقاذی و منی و عفتی که مظهر این
 قوت است کید است پس در تقدیم اول باشد و این سخن ضعیف است بنا بر آنکه غذا
 دادن موقوف است بر حیوة و حیوة از قلب است و البعثی سبنا بر آن است که سره
 مقدم است بنا بر آنکه غذا از ریه جنین میرسد و ضروری است که غذا اولاً حاصل
 کند و این سخن را ترتیب کرده اند بواسطه آنکه شاید که در کمون موخر باشد و ظهور
 او بکلیل حس بعد از سره باشد و بعضی بر آنند که اول فقرات ظهور مخلوق میشود و بعد

تقدم

الکبد

تشریح منصوری

تشریح منصوری
(با القوی)



تشریح منصوری

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس بادشاهی را بسمه و حمد و ثنای بیقیاس خالق را رسد که در
انسان و فایز حکمتش بی بابان است و صفات قدرتش بیرون از حد بیان
عالمی که نوع انسان از اجناس مختلفه و اضاف کیفیات متضاده آراسته
و اساس بنیت بکمال او را بحال صورت و کمال میت من ساخته و بشر و خلقت
و لفظ که منافی ادم و حملنا هم فی البر و البهر و زر و ما هم من الطیبات
و فصلنا هم علی کثیر من خلقنا فضلا فواخته قادری که بدن ضعیف را بواسطه
عظام قوت و انتظام نخعید و بوسیده عصب و عضل مدبرک و مرتبطه و منضبط
کرد و اندک حکمی که اسالته دم را در آورده نموده و افاضت روح در شریان
فرمود و تعالی شانه و عظم بر آن که دلایل الوهیتش در بر زره از موجودات
چون خورشید تابان ظاهر است و علامات و آیتش در هر فردی از کائنات
چون ماه درخشان بابر شمع قضا حکمتی که آیه تدل علی انه واجد



باید که در تکیون مقدم باشد بر عصبی که مظهر قوت غاذیه است بنا بر این ضروری است
 که قلب مقدم باشد بر کبد و همچنین ما و ام که بدن خالی از حیوة باشد محال است که احساس
 بود پس تکیون قلب مقدم باشد بر دماغ و امام فخر الدین رازی فرموده که در سخن
 بقوات و این ذکر یاوشخ ابوعلی سینا عند التحقيق منافع نیست بنا بر آنکه
 اگر چه قلب در تکیون مقدم است بر سایر اعضا اما در اول تکیون ظاهر و روشن
 نیست و مراد بر آنکه قلب مجمع ادواح است آن است که مقدم باشد و طبیعت او
 لابد است که متأخر باشد چرا که نامی علقه نشود و بعد از آن مضمضه نکند و این مجموع
 حاصل شود و تکیون نکرد پس باید که تجویف قلب مقدم باشد و ظهور تمامی اعضا
 مذکوره پیش از تمامی قلب بود و اعضا با مفرد بود یا مرکب و مفرد و اعضا بسیط
 و متشابه الاخر اجزاء خوانند و مرکب الیه خوانند بنا بر آنکه اگر خبری از دست به کل باشد
 در رسم و انرا متشابه الاجزاء خوانند چنانکه اندکی از گوشت به نسبت با بسیار
 و اگر چنین نباشد اعضای الیه خوانند بنا بر آنکه نفس است در تمام حرکات چنانکه
 دست که باره از آن دست نمیتوان گفت ما و ام که نسبت مجموعی نیست و درین محل مراد به مفرد است
 است یعنی خبری از دست به کل باشد در رسم و حدی معانی دیگر که اطلاق کنند که عبارت از آن
 است که شئی اصلا جزو ندانند باشد یا جزو دانند و دلالت نباشد یا جزو باشد و دلالت
 باشد اما بمعنی مقصود نباشد یا جزو باشد و دلالت کند اما دلالت این مقصود نباشد
 یا آنکه اقل الاجزاء باشد چنانچه عقل به نسبت با جسم و مفرد و بسیط و مرکب است

دلالتش